

سلطان حجاج بن قطب الدین بتدبیر امور سلطنت منتصب شد (سمط‌العلی^{۸۸}) و سپس تا سنه ۶۷۵ که تاریخ فرار حجاج سلطان است بهندوستان بنیابت و کفالت این اخیر سلطنت نمود: قریب بیست سال (۶۷۵-۶۵۵)، و سپس قریب شش هفت سال دیگر نیز تا ۶۸۱ باستقلال سلطنت نمود: (۶۷۵-۶۸۱)، و در این سال اخیر بتصریح گزیده در اردوی سلطان احمد تکودار وفات نمود.

پس سلطنت قتلغ ترکان چه بنیابت و کفالت ناپس‌ریش حجاج و چه باستقلال قریب ۲۷ سال میشود: از ۶۵۵ الی ۶۸۱ (نه سی و اند سال چنانکه و صاف ص ۲۹۱ گفته و بدون شک اشتباه کرده است).

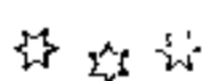


-۶-

سلطان مظفر الدین ابوالحارث حجاج سلطان بن سلطان قطب الدین

پس از وفات قطب الدین از منتصف رمضان سنه ۶۵۵ بحکم یرایغ هولاکو سلطنت کرمان باین حجاج رسید اصالة^۱ و اسماً، و چون صغیر بود بنامادریش قتلغ ترکان نیابة^۲ از او. و رسماً و کفالة^۳ تا سنه ۶۶۸ جمیع رسم و حقیقت سلطنت با قتلغ ترکان بود و اسم و صورت باین حجاج، و دو دستگاه سلطنت یکی حقیقی و یکی صوری در کرمان بر پا بود. و در آن سنه حجاج بمدد اباقا بخراسان رفت بچنگک برضد براق که خیال استخلاص ایران را داشت، و پس از مغلوبی براق و مراجعت حجاج بکرمان این اخیر بنای کچر فتاری و ناطاعتی از نامادریش ترکان گذارد و در سر^۴ بالوالاد جغتای در ماوراءالنهر بنای مکاتبه و استمداد از ایشان گذارد. و از کثرت بدرفتاری با ترکان و اهانت صریح بدو این اخیر (هیچ بدبختانه معلوم نیست در چه تاریخی، همینقدر معلوم است که مدتی بعد از مراجعت حجاج از چنگک براق بکرمان یعنی بعد از ۶۶۸) باردوی اباقا که دختر ترکان پادشاه خاتون را پس از مراجعت از چنگک براق بزنی گرفته بود رفت

برای شکایت از حجاج ظ []، حجاج متوهم شده از کرمان بپند یعنی بدھلی رفت در شهر سنه ۶۷۵ (تاریخ سیستان ۴۰۵)، و مدت ده سال بقول سمط العلی و گزیده و روضة الصفا و حبيب السیر و جهان آرا یا پانزده سال بقول جامع التواریخ (طبع بلوشه ۵۵۲) و هو الاظهر در آنجا بماند، و سپس یکی از سلاطین هند که نامش در سمط العلی (۱۰۰^b) جلال الدین ابوالمظفر مسطور است و محتمل است با احتمال قوی که مراد جلال الدین فیروز شاه خلجی (۶۸۸-۶۹۵) باشد او را لشکر و سلاح داده که بکرمان آید و استرداد ملك خود کند. در عرض راه در بکر مریض شده بدرود این جهان نمود در شب پنجشنبه هفتم ذی الحجه سنه تسعین و ستمائة (۶۹۰) بقول سمط العلی (۱۰۰^b) و هو الاصح ظاهراً بل قطعاً، و در سنه ۶۷۰ بقول روضة الصفا و حبيب السیر و تاریخ آقای اقبال که غلط فاحش بل از محالات است (رجوع بحاشیه مفصل ما بر سمط العلی مقابل ۱۰۰^b)، یاد سنه ۶۸۱ بقول جهان آرا. پس عجالة میتوان سلطنت اسمی تحت الکفالة قتلغ ترکان او را یعنی حجاج را ۶۵۴ تا حدود ۶۶۹ فرض کرد و وفات او را بظن غالب بل بنحو قطع و یقین در ۷ ذی الحجه ۶۹۰.



ابوالمظفر جلال الدین سیور غمتمش بن قطب الدین محمد

پس از حرکت برادرش حجاج بشرح مذکور قبل بپندوستان بدر بار پادشاه دهلی در سنه ۶۷۵ جلال الدین مذکور « درین سال که رایات فرخنده آیات اباقا بخراسان خرامید » (سمط العلی ۱۰۱^b) [یعنی سال ۶۷۵، تاریخ سیستان ص ۴۰۵] با زن و اجازه قتلغ ترکان بخدمت اباقارفت و بسیور غامیشی تمام بهره مند شد و حکومت اینجوی برادرش حجاج (یعنی املاك خاصه شخص پادشاه در مقابل املاك اصل دولت) بجای برادرش حجاج و امیر شکاری کرمان و امارت بعضی لشکرها بدو مفوض شد (سمط العلی ۱۰۱^b-۱۰۲^a)، و بمجرد مراجعت با آنکه ابدأ حکمی و فرمانی در سلطنت نداشت بمدخله در امور سلطنت و عدم اطاعت از قتلغ ترکان خاتون بنا گذارد. قتلغ ترکان

ياك چندی حلم و تحمل نمود و چون تسلط او از حد گذشت اياچي بدر بار اباقا فرستاده بتوسط دخترش پادشاه خاتون زوجه اباقا از سيورغتمش شکایت نمود، حکم یرايغ صادر شد که سيورغتمش در امر حکومت کرمان بهیچوجه مداخلتی ننماید و در اينجوي حجاج و اميرشکاري نیز شروع نکند، جلال الدين مجدداً بار دوی اباقا رفت و اختصاص و قربت تمام یافت و در عداد ايناقان خاص کشيک کشان (= کشيک چيان) معتبر منتظم شد (پس از پادشاهی!)، ولی در کار کرمان شروع نتوانست کرد (سمط العلی^b ۱۰۲) [و در همان اردوی اباقا متوقف ماند، (ظ ظ ظ، بل قطعاً و بدون هيچ شکی چنانکه از میان عبارت و از مابعد در ص بعد واضح ميشود]. در اواخر سنه ۶۰۸ خبر رسيد که اباقا وفات کرده و سلطان احمد بجایش بتخت سلطنت جلوس نموده، ترکان خاتون مراسم عزای اباقارا در کرمان بجای آورده [چون خصوصیت سابق سيورغتمش را با سلطان احمد ميدانست و ميدانست که بمجرد جلوس او وی معزول و سيورغتمش منصوب شده خواهد بود پيشدستی کرده] از کرمان روانه اردوی سلطان احمد شد، و از آنطرف سلطان احمد رعايت حقوق دوستی قدیم سيورغتمش را با او و نیز سوغو و نجات نوین که پدر زن او بود و تربیت قوتی خاتون مادر احمد حکم یرايغ بتعویض سلطنت جميع ممالک کرمان بانفراد باو و عزل قلتغ ترکان صادر گشت و کامياب از اردو بطرف کرمان حرکت کرد. در اثناء راه در سياه کوه بترکان خاتون مصادف شده حکم یرايغ را براو خواندند و او از غایت تأثر و استیلاء نایره خشم و غم بیهوش گشت و در همان اردو در چرنداب [در حدود ۶۸۱] وفات نمود.

جلال الدين سيورغتمش در ربيع الاول سنه ۶۸۱ بکرمان مراجعت نمود (سمط العلی^b ۱۰۴) و بحکومت کرمان مشغول شد و باز در سنه ۶۸۳ مجدداً بطرف اردو حرکت کرد (۱۰۷^q) ولی بواسطه اضطراب امور و ظهور منخاصمت مابین سلطان احمد و ارغون در سرحد توقف نمود و ظاهراً بکرمان مراجعت نمود و پس از استقرار روانه اردو شد (۱۰۸^q). در اردو ابتدا بواسطه سخط و غضب ارغون براو که از خواهان احمد بوده ابتدا مورد يارغو و تعذيب و ضربات سياط عذاب گشت ولی بالاخره بسعی

و تدبیر و لطایف الحیل بوقاچنکسانک سلطنت کرمان بالمناصفه مابین او و خواهرش (از طرف پدرش) پادشاه خاتون مقرر شد، و چون این زن بسیار دسیسه کار و دشمن نابرابر ادیش جلال الدین سیورغتمش مانحن فیه بود چنکسانک واداشت که او را بکیخاتو پسر اباقا تزویج کرده بروم فرستادند و باین طریق موقتاً او را از سر واکردند و در عین حال واداشت که کردوچین بنت منکوتمر بن هولاکو را در همانجا [در حدود ۶۸۳] بسیورغتمش عقد بستند و پس از ترتیب این امور اذن مراجعت بجلال الدین سیورغتمش داده شد (سمط العلی^b ۱۰۹)، و او با زوجه خود [یا با زوجه جدید خود چه قبل از او هم زن دیگر گرفته بوده است] در حدود ۶۸۳ یا ۶۸۴ از اردوی ارغون بکرمان مراجعت نموده مشغول حکومت و نصب موظفین و ارباب مناصب گردید (۱۱۰^b - ۱۱۱^a)، و بی بی ترکان ناخواهریش در اردو منتظر فرصت توطئه و دسیسه و کارشکنی میبود تا آنکه در حدود ۶۸۶ یا ۶۸۷ که دیک مخالفت مابین بوقا و طغاجار بجوش آمد اعداء بوقا مری بی بی ترکان شده او را بر آن داشتند که سعایت از سیورغتمش بعادت بسیار شایع در دوره مغول نموده متعهد شد که مبلغی مال از سیورغتمش اگر حکم شود میتواند استخراج کند، لهذا حکم شد که ایلچیان مصحوب او یعنی بی بی ترکان بکرمان رفته محاسبه سه ساله را از سیورغتمش بطلبند و عده از مناصب و وظایف حکومتی را نیز بآن زن مکاره دسیسه کار حیلهور دادند، پس از ورود ایلچیان بکرمان سیورغتمش براهنمائی یکی از دوستان ناصح خود دم آنها را بمبلغ کثیری از مال (صد هزار دینار) دیدند و آنها را راضی کردند که بگذارند سلطان باردورود و حساب خود را آنجا مفروغ سازد. آنها نیز پذیرفته سلطان باردوی ارغون رفته و دم اعیان و وزراء آنجا را بمبالغ بسیار هنگفتی دیده و ده تومان هم بخود ارغون پیشکش کرده نابالایه حکم بر لیغ صادر گشت که سیورغتمش در کمال استقلال و انفراد برقرار سابق بحکومت ولایت کرمان اشتغال ورزد (در حدود ۶۸۷ ظ، سمط العلی^a ۱۱۴)، و سیورغتمش بانجاح مرام بکرمان مراجعت نمود. در این اثنا بی بی ترکان محتاله مکاره در تبریز بمرگ

مفاجاً درگذشت و مشرع حکم‌رانی سیورغتمش از این خار پر آزار مصفی
گردید (۱۱۵^a).

پس از عروج سعدالدوله یهودی برمسند وزارت بازپادشاه خاتون زوجه کیخاتو
(در حدود ۶۸۸) از روم بتبریز آمد و بازمانند خواهر مرحومه یا نامرحومه اش بی بی
ترکان بموافقت و استصواب سعدالدوله مشغول دسیسد و شیطنت بر علیه سیورغتمش
شد و برادر زاده اش طغی شاه بن حجاج را با یرلیغ و ایلیچیان باستحضار سیورغتمش
بکرمان روانه کردند، او (یعنی پادشاه خاتون) خود دوباره بروم نزد شوهرش کیخاتو
مراجعت کرده این دفعه سیورغتمش (گویا چون میدانست کار سعدالدوله یهودی
چندان دوام نخواهد داشت) اعتنائی باین احکام ننموده در توجده ببندگی، تعلل و
تقاعد می نمود (۱۱۵^b). در این اثنا در ربیع الاول ۶۹۰ ارغون وفات یافت و سعدالدوله
کشته شد و بعضی ملوک اطراف دم عصیان زدند و کار جلال الدین از این فتور و فتنه‌ها
قدری محکم تر شد (۱۱۶^a).

از این صفحه الی ص ۱۲۲^b، صحبت همه از جزئیات کارهای جمال الدین سیور-
غتمش و وزراء و دبیران اوست، و از ص ۱۲۲^b - ۱۲۳^a صحبت از بعضی از اعضاء خانواده
او و بعضی خواهران او و دختر او شاه عالم است. و از ورق ۱۲۳^b - ۱۲۴^b باز صحبت
از احوال و وقایع دوره سلطنت اوست، و خلاصه اش آنکه در اوایل جلوس کیخاتو (در
سنه ۶۹۱ بقول حبیب السیر) و مراجعت او از روم پادشاه خاتون زوجه اش یرلیغ حکومت
تمام کرمان را گرفته با دلی پراز کین از نابرادرش سلطان جلال الدین سیورغتمش وارد
کرمان شد و سیورغتمش که جمیع اصحاب و اتباعش از استماع این خبر در کمال غدر
و بیوفائی او را رها کرده پشت بدو نموده بودند لاعلاج و مضطراً بازو جاش کرد و چین
بنت منکوتمر بن هولاکو و زوجه دیگرش ایلاق خاتون بنت سوغو و نجاق نوین و دخترش
شاه عالم منکوحه بایدو باستقبال پادشاه خاتون تا سرحد فارس بیرون رفتند و پس از
ملاقات جمیع احوال و انتقال و بنه و لشکر او را اعوان پادشاه خاتون بتغلب فرو گرفته

او را «چون سلطان یکسواره چرخ گردانیدند» (سمط‌العلی^{۱۲۴}) .
 اینجا عنوان جلال‌الدین تمام شده عنوان صفوة‌الدین پادشاه خاتون شروع
 میشود .

* *

*
 - ۸ -

صفوة‌الدین پادشاه خاتون بنت قطب‌الدین وقتلغ‌ترکان خاتون

در منتصف ذی‌القعدة سنه ۶۹۱ بعظمت هرچه تمامتر برتخت حکومت کرمان
 جلوس نمود (۱۲۵^b) و سیورغتمش سلطان را در قلعه شهر محبوس نمود . زوجه اش
 کردوچین بنت منکوتمر طنابی درمتمک آبی تعبیه کرده بدست فراش آبکشی بمحبوس
 فرستاد و سلطان شبانه از دریچه با آن طناب بزیر آمد . کسان کردوچین بمیعادی که
 نهاده بودند او را براسبان باد پاسوار کرده فرار کردند (۱۲۶^a) و باردوی کیخاتو رفتند .
 پادشاه خاتون به مجرد استماع این خبر ایلیچیان نزد شوهرش کیخاتو فرستاد و چندین
 تهمت بر سیورغتمش زده و او را بابرام تقاضا کرد که بکرمان ارجاع دهند . کیخاتو نیز
 سیورغتمش را در مصاحبت ایلیچیان یکسواره در کمال اذلال و اهانت بکرمان فرستاد و
 پادشاه خاتون او را چندین ماه در خانه یولکشاهی محبوس میداشت ، و سپس شوهر
 دختر جلال‌الدین شاه عالم یعنی بایدو از کیخاتو حکمی صادر کرد و روانه کرمان
 داشت که جلال‌الدین را از حبس خلاصی داده او را بادخترش شاه عالم باردو فرستند .
 پادشاه خاتون دخترش را با برادر [ظ یعنی برادر دختر که قطب‌الدین شاه جهان بن -
 جلال‌الدین سیورغتمش باشد] با مادرشان [ایلاق خاتون بنت سوغونجاق نوین]
 باستعجال بیغداد فرستاد [که از آنجا باردو روند] ولی در فرستادن جلال‌الدین تعامل
 نمود . و بالاخره پس از مدتی مهرخواهر برادری در دل او بحرکت آمده جلال‌الدین را
 از حبس خلاصی داده با او بنای ملاطفت و مهربانی را گذارد ، و سلطان باز شروع کرد

بمداخله در جزویات و کلیات امور سلطنت کردن و جماعتی بساز کرد او جمع شدند . دشمنان او و قصاد اول مرتبه او از ترس جان خود در نزد پادشاه خاتون از او سعایتها و قصدها کردند و او را تهمتها و افتراها زدند و باو وانمودند که او سرخروج دارد . باری بالاخره خواهر نا مهربان سنگین دل او پادشاه خاتون در شب ۲۷ رمضان سنه ۶۹۳ بوقت افطار فرمان داد تا او را به خبه هلاک کردند و فرا نمودند که از غصه کارد بر خود زده است (۱۲۸^a) . زوجه اش کردوچین که در خانه از خانه های داخل شهر کرمان موقوف بود وقتی که ازین فاجعه آگاه شد بماتمگاه آمده نهایت قلق و اضطراب نموده و مراسم سوگواری بجای آورده و خواهر سنگین دلش نیز مراسم عزائی بر حسب ظاهر بعمل آورده جلال الدین را در مدرسه که خود ساخته بود دفن کردند و جمیع اهالی کرمان از این غدر شنیع و قساوت قلب خواهر نسبت برادر بغایت متأثر و مجزون و قلباً از آن سنگین دل قسی القلب سفاک بیرحم متنفر گشتند (۱۲۹^b) .

پادشاه خاتون مؤلف کتاب سمط العالی را بتوسط و تمجید وزیرش فخر الملک نظام الدین از او نزد خود طلبیده و دیوان رسائل و انشاء را بدو که آنوقت (یعنی در عهد سلطنت پادشاه خاتون ۶۹۱ - ۶۹۴) در ربیعان عمر و عنفوان شباب بوده است مفوض نمود | ظاهراً در حدود سنه ۶۹۳ [۱۲۹^b - ۱۳۰^a] .

در نوروز ۶۹۴ خبر رسید که باید و [شوهر شاه عالم دختر جلال الدین] در بغداد رایت تمرد [بر ضد کیخاتو پادشاه وقت] بر افراشته ، پادشاه خاتون از این خبر بغایت مستشعر شد (۱۳۱^a) ، متعاقب آن خبر رسید که ایلیچی از طرف بایدو بشبانکاره رسیده که پادشاه خاتون با مال و تنسوقات باید بقوریلتای [جلوس او] حاضر شود ، علی ملک [که فعلاً نمیدانم که بوده و ظاهراً در شبانکاره بوده] تقریر کرد که خوب است برای تقرب ببایدو پادشاه خاتون و اتباع او همه را فرو گیریم ، برین اندیشه سیرامون و متعلقان پادشاه خاتون را در قبض آورده متوجه کرمان شد (۱۳۱^a) .

از استماع این خبر نصره ملک [که گویا از هواخواهان و اصحاب جلال الدین مقتول ظلماً پارسال] بوده اتباع و اشیاع جلال الدین را گرد آورده و کردوچین را نیز خبر

کرده تا مخفی از شهر بیرون آمده همگی بانفاق به مشیز رفتند (۱۳۱^b) و آنجا علی ملک و هزاره مغول مقیم در ناحیه کرمان برسیدند و بدیشان پیوستند و لشکریان تراکمه شهری و صحرائی نیز ملحق شدند (۱۳۱^b). پادشاه خاتون از اجتماع این وقایع حیران و با این و آن مشورت کنان بالاخره مصمم بر تحصن بقلعه و شهر [کرمان] گردیدند. سپس خبر رسید که آن لشکر بسیار در خدمت مهرداد علی کردوچین بحومه شهر رسیدند (۱۳۲^a) و پادشاه خاتون و اتباع بقلعه رفتند و چند روز معدود محاصره و محاربه رفت و اکثر امرا و اتباع پادشاه خاتون از وی منفصل شده بخدمت کردوچین پیوستند (۱۳۲^a).

پادشاه خاتون نیز چون مقاومت را بی فایده دید مفاتیح دروازه های شهر را پیش کردوچین فرستاده تسلیم شد و لشکر روی بشهر و قلعه نهاد بقلعه و کوشک بر آمدند و پادشاه خاتون و امرا و وزراء او را گرفته بندهای گران نهادند و پادشاه خاتون را باهانت و اذلال از کوشک فرو آورده در خانه جلال (؟) محبوس کردند (۱۳۲^b)، و کردوچین بنزد بایدو و ایلچیان دو انید معلم بصورت حال و پادشاه خاتون مصحوب موکلان بطرف کوشک زر [که از بیلاقات کرمان بوده چنانکه از سیاق عبارت برمی آید] در حرکت آمد و در آن یابلاغ بر حسب پیغام شاه عالم [دختر جلال الدین و زن بایدو] و فرمان بایدو پادشاه خاتون را بخلق خبه کردند (۱۳۳^a).

[در شعبان ۶۹۴ کما فی الوصاف ۲۹۵ و غیره، ولی عجب است که مؤلف یعنی مؤلف سمط العلی تاریخ قتل او را بدست نمیدهد].

☆ ☆

☆

- ۹ -

منظر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان [۱۳۵^b]

پس از اندک زمانی خبر غلبه او بر بایدو رسید، جمعی از «بایدوئیان» یعنی هواخواهان بایدو مبلغی از اموال و خزائن سلاطین را برداشته ب سیستان گریختند و در روز

عید اضحیٰ سنه ۶۹۴ در منابر کرمان بنام غازان خطبه خواندند (۱۳۵^a)، و پس از اندک زمانی سلطنت کرمان بحکم یرلیغ غازان بمحمد شاه بن سلطان حجاج که در اردو بود داده شده و بکرمان آمد [در اوایل سنه ۶۹۵] و مشغول سلطنت شد و اعداء او باز علی الرسم المطرد والقاعده الکلیه فی عهد المغول مشغول سعایت و ایقافی و مقاطعه کردن حکومت بمبلغ بیشتری شدند (۱۳۵^b).

از اینجا بیعد حاوی وقایع جزئیة سلطنت محمد شاه است از سنه ۶۹۵ بیعد. در سنه ۶۹۸ در ۲۷ رمضان باز سلطان بجانب اردوی غازان در حرکت آمد (۱۴۲^a).

در ۷ ربیع الاول سنه ۶۹۹ (و صاف ۴۲۶) غازان قاضی فخرالدین هروی را بوزارت کرمان نصب و مظفرالدین محمد شاه را همچنان در اردوی خود نگاه داشت (۱۴۳^a)، و فخرالدین مذکور با عمر امان بکرمان ورود نمود و از کثرت تجبر و نهایت سوء خلت و تکبر و فرط بخل نسبت بامرا و اعیان کرمان باندازه طرف تنفر ایشان گردید که شبی جماعتی از ارکان باجمعی از اوباش و عوام الناس بخانه او و اعوان او ریخته جمیعاً را توقیف و پس از روزی بقتل آوردند [در ۲۷ ربیع الاخر سنه ۶۹۹: و صاف ۴۲۷] (۱۴۳^b - ۱۴۴^a) و سپس چون دانستند که آن کار باز بچه نه و از طرف دولت قهر و سطوت مغول چه سیاستی آنها را منتظر است در شهر و قلعه متحصن شدند و در تحت سرکردگی رکن الدین محمود شاه بن حجاج سلطان و غیاث الدین سیو ک شاه خواهر زاده حجاج سلطان بساختگی مجانیق و عرادات و استحکامات مشغول (۱۴۵^a).

این خبر در دیار بکر وقتی بغازان رسید که از محاربه شام مراجعت می کرد و فی الحال سلطان محمد شاه را که از دیر باز در کاب او بود و در آن جنگ شام موافق مشهوده از خود بظهور رسانیده بود احضار کرده او را مجدداً بسلطنت کرمان منصوب نمود و از هر طرف عساکر کثیره عدد الرمل والنمل بسر کوبی مفسدین ارسال و محمد شاه با عساکر اطراف در ظاهر کرمان قریب یکسال بمحاصره شهر و قلعه اشتغال نمودند (۱۴۶^a)، و قریب یکسال تمام این محاصره و جنگ طول کشید (۱۴۶^a) و در داخلی شهر قحطی شدید روی داد (۱۴۶^b - ۱۴۷^a)، بالاخره بواسطه تعذر کالی قوت و قلعه

در ذخیره شورشیان تسلیم شدند [در ۲ صفر ۶۹۹ : و صاف ۴۳۴] و رئیس ایشان رکن-الدین محمود شاه برادر محمد شاه سلطان بن حجاج سلطان را بار دو فرستادند و او وقتی که بحدود همدان رسید [و بقول گزیده اصفهان، مصادف شد با ورود برادرش محمد شاه از طرف اردوی غازان که بکرمان میرفت بهمان شهر، و وی متوقع کد محمد شاه در استخلاص وی بکوشد و او خود هیچ اعتنائی بمحمود شاه نکرد] سمی خورده خود را هلاک و از عذاب و عقوبت مغول دهائی بخشید و سایر روساء شورشیان را، همه را بقتل رسانیدند (۱۴۸^b).

محمد شاه در این اثنا [ظاهراً بل قطعاً پس از تسلیم شدن شورشیان و تسخیر شهر و قلعه] بکرمان رسید [در سنه ۷۰۰ (و صاف ۴۳۴)] و بوظایف مملکتداری اشتغال نمود. از ص ۱۴۹^a الی اوایل ۱۵۴^a تمام راجع بجزئیات اعمال سلطان محمد شاه و ذکر بعضی وزراء وقت کرمان است و چیزی مخصوص خلاصه کردنی مناسب با سیاق این وریقات ندارد. چون لاینقطع نصره الدین یولکشاه [پسر خواهر حجاج پدر محمد شاه و بعبارة اخری پسر عمه او] افساد و دسیسه کاری وانگوا و ایقاق می-کرد حال که محمد شاه بر او دست یافت او را با قوام الدین وزیر و اعقاب و اولاد و اتباع و اشیاع تمامت را بر تیغ قهر گذرانید [در حدود سنه ۷۰۰ یا اندکی بعد از آن] (۱۵۴^a). پس از مراجعت ثانوی محمد شاه بکرمان مدت دو سال (۱۵۴^b) سلطنت نمود و سپس وفات نمود در سن ۲۹ سالگی (۱۵۵^{a-b})، تاریخ وفات او را بدست نمی دهد، ولی بتصریح و صاف ص ۴۳۴ وفات او در ۶ جمادی الاولی سنه ۷۰۳ بوده است و بنا برین یعنی چون بتصریح مؤلف سمط العالی وی در این مراجعت ثانوی فقط دو سال حکمرانی نمود پس مراجعتش و ورودش بکرمان در حدود سنه ۷۰۰ خواهد بود لابد، (بعد دیدم که و صاف باین تاریخ اخیر صریحاً و اضحاً تصریح کرده است در ص ۴۳۴) و بعد از هشت [روز، ظ] [و بقول و صاف ص ۴۳۴ بعد از یک ماه] دیگر از وفات سلطان محمد شاه مذکور برادرش علاء الدین حسن شاه نیز وفات کرد [در جمادی الاولی یا جمادی الاخره ۷۰۲ بالضرورة] (۱۵۶^a).

و چون ابن خبیر بغازان رسید و از نسل قراختائیان جز قطب الدین جهانشاه بن جلال الدین سیورغتمش کسی که قابل سلطنت باشد نمانده بود بحکم یرلیغ اورا بسلطنت کرمان منصوب ساخت [و در ۱۵ رجب ۷۰۲] (وصاف ۴۳۵) از اردوی غازان بطرف کرمان در حرکت آمد، [و در ماه شوال سنه مذکورہ] (ایضاً ۴۳۵) بتخت سلطنت جلوس نمود (۱۵۶^h)، [و در حین تألیف این موضع از وصاف یعنی ص ۴۳۵ پادشاه کرمان او بوده است]، ولی چون جوانی بی تجربه از امور سلطنت بود و اعوان و انصارا و نیز بی تدبیر و بی کفایت بودند (۱۵۷^a)، و زندگانی بر نهج راستی نداشت و در ادای مال دیوان تقصیر نمودی پس از دو سال و نیم و چند روز پادشاهی (که این میشود: شوال ۷۰۲ + ۲^۱ سال = حدود ۷۰۵ بالضرورة) (در حدود سنه ۷۰۵) بحکم اولجایتو بحضورت آمد و اجازت مراجعت نیافت (گزیده و حیب السیر)، و در سنه ۷۰۷، اولجایتو ملک ناصر الدین محمد بن برهان ملک اسلام را بحکومت کرمان نصب نمود (۱۵۷^h)، و کتاب سمط العلی که ظاهراً بل قطعاً در زمان حکومت این ملک اسلام ناصر الدین تألیف شده است بهمین جا یعنی نصب او بحکومت کرمان و تعداد بعضی از وقایع عهد حکومت او در ص ۱۵۹^a که آخرین صفحه کتاب است ختم میشود. بقیه احوال ابن قطب الدین جهانشاه از روی گزیده و حیب السیر از قرار ذیل است: پس از نصب اولجایتو ملک اسلام ناصر الدین مذکور را بسمت حکومت کرمان در سنه ۷۰۷ سلطنت قراختائیان کرمان بکلی منقرض شد و نام سلطنت ایشان از آن ملک بر افتاد و قطب الدین [در اردو زندگی میکرد و بسیار مقروض شد] (ظ) و سپس در سنه ۷۲۹ (تاریخ آل مظفر ص ۶۲۵) بشیراز رفته قناعت پیشه کرد و در آنجا پیش زن پدر خود کرد و چین بنت منکو تیمور بن هولاکوو ابش خاتون بسرمی برد تا وفات کرد (گزیده ۵۳۵)، و در هیچ جا تاریخ وفات او را بدست نیاوردیم و تا سنه ۷۲۹ در حیات بود (تاریخ آل مظفر ص ۶۲۵) و نعش او را بکرمان آوردند و در مدرسه پدرش دفن کردند (گزیده و حیب السیر) و از وی يك دختر < باقی ماند > موسوم بخان قتلغ (قتلغ) که او را مخدو مشاه نیز میگفتند (حیب السیر جزء ۲: ۳: ۱۳) و این دختر در حباله امیر محمد بن مظفر در آمد در سنه ۷۲۹ (تاریخ

آل مظفر ص ۶۲۵) و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند (حبیب السیر).
 و اما حکومت کرمان که گفتیم در سنه ۷۰۷ به حکم او اجابت و بملاک ناصر الدین ملک اسلام
 تعلق گرفت مدت ۳۵ سال او و پسرش قطب الدین نیک روز^(۱) حکومت کرمان در
 خاندان ایشان دوام کرد و در سنه ۷۴۱ آن مملکت در حوزه تصرف امیر محمد بن مظفر
 در آمد (حبیب السیر).

انتهی تلخیص احوال قراخانیان کرمان بحمد الله و حسن توفیقه در روز جمعه ۲۳
 ژوئیه سنه ۱۹۳۷.

قرنباش:

یکی از معدود حین کمال اسمعیل، با احتمال قوی بلکه بظن بسیار نزدیک بیقین
 معرف قرنتاش (= قرنداش) است که گویا لقب سلغورشاه یکی از شاهزادگان سلغوریان
 فارس است که شرح حالش مفصلاً در وصاف مذکور است.

قزاونه:

تاریخ گزیده ص ۷۹۲ س ۴ که قزاونه چاپ شده، ولی از سیاق کلام بدیهی است که
 مراد قزاونه است جمع قزوینی.

رجوع نیز بنزهة القلوب (در فهرست آن که گویا قزاونه چاپ شده است).

تاریخ اسمعیلیه ابوالقاسم عبدالله بن علی بن کاشانی ص ۷۲.

تاریخ گیلان ظهیر الدین ص ۳۲۵.

قزلرباط حالیه:

= رباط جلولای مذکور در ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۱۹ و شاید نیز
 مذکور در کتب سایر مورخین و ارباب مسالك و ممالک کما هو مصرح به فی وقفیه
 (= وقف نامه) مرجان، مکتوب آقای مصطفی جواد وارده در 21.10.38.

۱- شخصی در حبیب السیر ۱: ۳: ۱۲۴ باسم سلطان شاه نیکروز مکرر مذکور است

که متحمل است پسراین نیکروز باشد (تدقیق شود).

قطب محیی :

شرح احوال او در هفت اقلیم (دفتر خشتی ص ۶۱۷) .

قطب الدین شیرازی :

قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی (کذا فی الدرر الكامنة و کذا
ایضاً فی مقدمه شرح حکمة الاشراق لصاحب الترجمة ، ولكن فی شدالازار: محمود بن
مصلح بحذف مسعود ولاشک ان هذا من باب المسامحة العرفية فی الاضافة) .

(۱) حوادث الجامعة ۴۲۴ - ۴۲۵ ، ۴۳۱ (بکلی استطرادی) .

(۲) حبيب السیر جزو ۱ از جلد ۳ : ۶۷ (شرح حال او) .
II

(۳) مديحه از همام تبریزی در حق او (دفتر E ص ۱۹۶) .
3bis

(۴) الدرر الكامنة ۴ : ۳۳۹ (شرح حال او)

(۵) شرح حکمة الاشراق شیخ شهاب سهروردی مقتول بحباب راکه در طهران
چاٹ شده است همین قطب الدین شیرازی صاحب ترجمه نموده بنام جمال الدین
دستجردانی (رجوع بمقدمه آن کتاب) .

(۶) جامع التواریخ : مکالمه دارغون با او - نسخه کتابخانه پاریس S.P. 209
۳۲۷^a و ۳۲۹^b .

(۷) شدالازار^b ۱۳۰ - ۱۳۱^a : یکی از مشایخ او، در دیباچه شرح کلیات قانون
این شیخ را مدح کرده .

- یکی از رواة از او (ایضاً^b ۸۴) .

- ایضاً یکی از مشایخ او (۵۷^a - ۵۶^b) .

(۸) فارسنامه ناصری ۲ : ۱۳۹ - ۱۴۰ (حتماً باید ان شاء الله رجوع بدیباچه
شرح کلیات قانون نمود که از قرار ذکر فارسنامه وی شرح حال خود را در آنجا شرح
داده و صاحب فارسنامه آنرا (کلاً یا بعضاً) ترجمه کرده است .

۹) مونس الاحرار: رباعی از اود در ص ۴۵۸ .

۱۰) گزیده: شرح حال مختصراو، ص ۸۰۹ .

۱۱) فوائد البهیة ص ۱۲۶ .

(2.9.38) نقشه اجمالی مقدمه مختصر شرح حال: قطب الدین شیرازی از اعظام

حکمای او آخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است و در سنه فلان متولد شده و در سنه فلان وفات یافته و از شاگردان فلان و فلان بوده و تلامذه او فلان و فلان بوده اند . بارغون و فلان و فلان از سلاطین مغول آشنائی و رابطه داشته و بفلان جاب سفارت رفته، و او را تألیفات کثیره است در فنون فلسفه و ریاضیات و منطق از قرار ذیل: فلان که در فلان کتابخانه موجود است، و فلان كذلك، و فلان كذلك، و از جمله کتاب حاضر در درة التاج لغرة الدباج که تفصیل و شرح آن عنقریب در فصل علیحده مذکور خواهد شد .

کتاب حاضر درة التاج لغرة الدباج را که عبارت است از دایرة المعارف گونه راجع بعلوم متداوله عصر او از قبیل احصاء العلوم فارابی و نفایس الفنون محمود آملی و مفتاح السعادة طاشکبری زاده مؤلف بتصریح خود در دیباچه بنام فلان تألیف کرده است، و فلان از ملوک (یا حکام) گیلان بوده است از خاندان فلان (تفصیل احوال او آنقدر که ممکن است) .

یکی از اولاد [پسری یا دختری] قطب الدین شیرازی مذکور ظ (ضوء اللامع

۱۰: ۱۵۷) .

در آثار المعجم ص ۳۲۸ .

نهایة الادراك في دراية الافلاك (تذکره النوادر ص ۱۶۵-۱۶۶) .

تفسیری داشته مشهور بتفسیر علامی (حاجی خلیفه چاپ اروپا ۲: ۳۷۱) .

درة التاج او و اشاره بملوک گیلان (مطلع سعدین^(۱) ورق^b ۲۸۹-^a ۲۹۰) .

گاهنامه ۱۳۰۷ ص ۱۲۶ .

شرحی از او و کتب او در مکتوب آقای مینوی وارده در ۹ ژانویه ۱۹۳۹.
 یکی از اساتذۀ او: شمس‌الدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی ظ (شد الازار
^a ۵۷ - ^b ۵۶)، ایضاً کسی دیگر ^b ۱۳۰.

در فهرست گوتمر نمرة 147 (از آن مارس - آوریل ۱۹۳۸) ص ۱۸۳ نمرة
 ۳۶۳۱ رسالۀ راجع بتشریح الافلاك که کویا از تألیفات قطب‌الدین مذکور است (؟)
 دارد [موقتی فقط برای یادداشت که اگر راجع بقطب‌الدین مذکور نبود باید پاره
 کرده شود].

دو تقریظ از او بر «توضیحات رشیدی» یکی عبری و دیگری بفارسی که در
 ص ۲۰-۲۳ از نسخه خطی آقای اقبال کد مجوعه است مشتمل بر غالب تقریظاتی که
 علمای معاصر رشید‌الدین بر توضیحات او غالباً در سنه ۷۰۶ نوشته‌اند مندرج است.

از تألیفات او «اختیارات مظفری» است (رجوع بفهرست رزن ص ۳۰۰
 نمرة ۱۲۴). وصف مشبع این کتاب از همان صفحه بعد. کتاب مذکور را قطب‌الدین
 شیرازی بفارسی برای اکرم و اشرف ایران مظفر‌الدین یوان ارسالان بن امیر سعید
 شهید حسام‌الدین البیورک نامی (؟) تألیف نموده بوده است.

شرحی از ملوک‌گیلان که قطب‌الدین مذکور درة التاج را بنام یکی از ایشان
 نوشته که معلوم میشود خاندان ایشان تا زمان تألیف کتاب مطلع‌سعیدین^(۱) از آن
 سمرقندی در سنه ۸۷۵ هنوز برپا بوده‌اند (مطلع‌سعیدین^a ۲۸۹ - ^b ۲۹۰).

مجلد دوم از شرح قانون ابن سینا از مؤلف مزبور در حدود عصر خود مؤلف
 تحریر شده (در کتابخانه حاج حسین آقا ملک، «کتابخانه‌های ایران» ص ۸۱).
 مجلد اول آن نیز بسیار قدیم در کتابخانه چستربیته است. (کاغذ آقای
 مینوی وارده در 21.4.39).

نهاية الادراك هو مورخه ۶۷۴ (۴۴ - ن ۴۷۴)،

مفتاح الفلاح هو (کتابخانه آقای تربیت ۹۲).

شرح حال مفصل مبسوط جامعی از او در منتقى المختار طبع عزای در بغداد. جلد اول از دو جلد شرح کلیات قانون ابن سینا از او در کتابخانه چستربیتی مورخه ۷۲۱ موجود است (مکتوب آقای مینوی وارده در 21.4.39). < مکرر >

وادی شیراز فی [صفر - حاشیه نقل از تاریخ ابوالفداء] سنة ۶۳۴ و مات فی ۲۴ رمضان سنة ۷۱۰ [بتبریز - حاشیه نقل از ابوالفداء] (الدرر الكامنة ۴: ۳۳۹-۳۴۱). جزء سفراء سلطان احمد تکودار بوده است بمصر بدربار ملک منصور سیف - الدین قلاوون الفی در سنة ۶۸۱ (سلوک مقریزی ص ۷۰۷) که در آنجا گویا غلطی روی داده از خود مؤلف یا از نسخ که بعد از اسم قطب الدین مذکور «قاضی سیواسی» علاوه شده و هیچ نشنیده بودم که قطب الدین شیرازی هیچوقت قاضی سیواس بوده (؟) مگر آنکه فی الواقع مدتی باین شغل اشتغال داشته و من مسبوق نیستم، یا دیده‌ام و فراموش کرده‌ام (رجوع شود بآنچه یادت زیاد).

بعد دیدم در بغية الوعاة ص ۳۸۹ که صریحاً در حق او گوید «ثم دخل الروم فاكرمه صاحبها وولى قضاء سيواس وملطية» پس واضح شد که مقریزی اشتباه نکرده بوده و سهواً از من یعنی از بی اطلاع من بوده.

دباج: (نقلاً از مقدمه درة التاج)

امیر دباج پادشاه رشت:

غیر دباج معاصر قطب الدین شیرازی (احسن التواریخ ص ۱۶۸ م، همین طور دباج بتشدید بآ و بدون یائی قبل از آن نوشته).

قنطوراء [بنو-]:

مقصود از این کلمه در حدیثی مروی از حذیفه بن الیمان عن النبی ص بقول اهل لغت

۱- در ذیل این عنوان مرحوم قزوینی قسمتی از مقدمه درة التاج را از روی سوادى که وزارت معارف در سال ۱۹۳۷ از نسخه خطی آن کتاب برای آن مرحوم فرستاده بوده نقل کرده است. چون کتاب مزبور چاپ شده از نقل این قسمت خودداری شد (۱.۱).

قوم ترك است^(۱).

رجوع شود بلسان العرب ، قاموس ، ذیل اقرب الموارد ، نهایتاً ابن اثیر ، تاج العروس ، منتهی الارب .

در کتاب البدء والتاریخ ۲ : ۱۷۰ در باب خروج الترك، و كذلك در طبقات ناصری ص ۳۲۶ حدیثی ازین قبیلها دارد ولی کلمه بنو قنطوراء را ندارد .

ولی در بحار الانوار مرحوم مجلسی نقلاً از مناقب [ابن شهر آشوب] ج ۹ ص ۵۸۷ در جزو اخبار از غائبات حضرت امیر این کلمه بلفظ « بنو قنطوره » مذکور شده است ، و در ص ۵۸۸ از همان کتاب عین عبارت نهایتاً ابن اثیر را در خصوص تفسیر این کلمه نقل کرده است .

در سفینة البحار ج ۱ ص ۴۵۱ نیز [که از روی همان در بحار یافتیم] غیر این دو جا جای دیگر را در بحار ذکر نمیکنند که ذکری از این کلمه کرده باشد .

فقره مذکور در بحار نقلاً از مناقب در جلد ۱ ص ۴۳۱ م از کتاب مزبور یعنی مناقب است .

در فهرست ابن ابی الحدید مستعجلاً گشتم چیزی از این مقوله جز خطبه معروفه حضرت امیر که علی المشهور اشاره بخروج اترک [ومغول - بزعم شارح] است نیافتم و در این خطبه و شرح آن ج ۲ ص ۳۶۱-۳۷۱ ابدأ اسمی از « بنی قنطوراء » نیافتم، نه در خود خطبه و نه در شرح مفصل مبسوط آن از ابن ابی الحدید .

در کتاب الالفین علامه ج ۲ : ۱۸ و نیز در کتاب روضات ص ۷۷۲ بنقل از همان الفین حکایتی راجع بخطبه [مصنوعی قطعاً] از حضرت امیر موسوم بخطبه زوراء^(۲) دارد در اشاره بخراب بغداد بدست مغول [بزعمهم] که ابدأ نام « بنو قنطوراء » را در آن خطبه ندارد . ولی در عین همین حکایت و خلاصه از همین خطبه که صاحب و صاف در

۱- ولی نه در اسد الغابه و نه در اصابه در شرح حال حذیفه این حدیث را نیافتم .

۲- چنین خطبه گویا ابدأ در نهج البلاغه نیست ، باز تفتیش دقیق شود .

كتاب خود ص ٣٦ ايراد كرده نام بنى قنطوره دارد ونصه : « اذا جاءت العصابة التى لاخلق لها لتخر بن والله يا ام الظلمة و مسكن الجبابرة وام البلايا ويل لك يا بغداد و لدارك - العامرة التى لها جناحة كاجنحة الطواويس نمائين كما يماث الملح فى الماء ياتى بنوقنطوره و مقدمهم جهورى الصوت لهم وجوه كالمجان المطرقة و خراطيم كخراطيم الفيلة لم يصل ببادة الافتحها ولا براية الانكسها ، هولاكو مبتهيج و بشاش ميگرده و بسيور غاميشى و احضار ايشان يزليغ ميدهد ، الخ » .

قورج :

تاريخ ساجوقية عماد كاتب ص ٢٩١ .

حرف «ك»

کاف:

شکاف کاف ظ... ن، در باره فسق و فجور مفرط کیخاتو در روضة الصفا
باین بیت تمثیل جسته:

چو دال و نون هم خم شد قد الف قدان

ز بس که کرد الف در شکاف کاف همه

(روضة الصفا ۵ : ۱۲۳)

کتاب فارسی حاوی حکایات و قصص:

جامع التمثیل، سلسله الذهب (شاید سایر کتب سبعة جامی)، مثنوی، قابوس نامه،
حدیقه سنائی، مخزن الاسرار (و سایر کتب خمسة نسبة)، سندباد نامه،
مرزبان نامه، جوامع الحکایات، چهارمقاله، نگارستان، نصیحة الملوك غزالی (اگر
فارسیش بدست بیاید)، بختیار نامه.

کجج، و کجوجان، و کججانی، و امثال ذلك:

- « شیخ محمد کوججانی [= ظ کجوجانی] معاصر ابقاخان بود» (گزیده ۷۹۱).

- « ذکر عارف فاضل شیخ کجج تبریزی روح الله روحه معاصر سلطان اویس و

پسر او سلطان حسین جلابری بود و تا زمان امیر تیمور منصب شیخ الاسلامی تبریز و

مضافات تعلق باولاد او دارد، الخ ». (دولتشاه ص ۳۱۰، و دانشمندان آذربایجان

(۲۸۹-۲۹۰)

- « قریه کجوجان » (ص ۷۸ از نزهة القلوب).

- « امیر زکریا کججی از اولاد شیخ محمد کججی در سنه ۹۱۸ وفات یافته

(دانشمندان آذربایجان ۱۶۷) [با احتمال بسیار قوی این امیر زکریا جد امیر بیک مہر دار

بوده،] چه امیر بیک مہر دار بقول مؤلف دانشمندان آذربایجان پسر امیر ابراهیم بن

امیر زکریای کججی بوده (ص ۵۱)، و در ص ۳۳۴ باز او را تحت اسم محمدی بیک

۱- فارسی نصیحة الملوك باهتمام دانشمند محترم آقای جلال همائی استاد دانشگاه

تهران در سال ۱۳۱۷ در تهران چاپ شده است. (۱.۱).

(بدون اینکه بداند که این محمدی بیک همان امیربیک مهرداد سابق الذکر است) مکرر ذکر کرده و گفته: « وی از احفاد شیخ محمد کججی و پسرزاده امیرزکریای وزیر است »، و درص ۲۸۷ در شرح حال خواجه غیاث‌الدین محمد گوید: « برادر کوچک امیربیک مهرداد کججی است ».

— خواجه محمد کججانی، فوت در ۶۷۷ (ص ۲۲۶ و ۳۳۵ از همان کتاب استطراداً و درص ۳۱۳-۳۱۴ اصالة).

— غیاث‌الدین خواجه شیخ محمد متخلص به کجج (همان کتاب ص ۲۸۹) که عین همان کسی است که از دولت‌شاه نقل کردیم و در سنه ۷۷۸ وفات یافته (رجوع بوریقه ۲).

گراییلی :

منتظم ناصری ص ۱۷۹.

کرج :

من اعمال گیلان (تذکره نصر آبادی ص ۳۴۶).

کرج :

دو کرج بوده است (غیر کرج حوالی طهران) و هر دو بنایت مشهور :

یکی کرج رودراور (یعنی کرج قصبه ناحیه رودراور) که بتصریح یاقوت (۴ : ۲۵۱) درست در وسط بین همدان و نهاوند بوده است هفت فرسخ از هر کدام و بتصریح لسترنج (ص ۱۹۷) از حوالی توی حالیه [توی - سرکان] بوده است .

دیگر کرج ابودلف که بکلی در جنوب متصل بسلاطین آباد حالیه جزو ناحیه کزاز بوده است (دائرة المعارف اسلام بقلم آقای مینورسکی ۴ : ۵۷۴) در ده فرسخی [مشرق] بروجرد و سی فرسخی [جنوب شرقی] همدان بتصریح یاقوت ۴ : ۲۵۱ .

کرج ابودلف :

موقع آن در ناحیه کزاز بکلی متصل به سلطان آباد در طرف جنوبی شهر مزبور بوده است (دائرة المعارف اسلام بقلم آقای مینورسکی در «سلطان آباد» ۴: ۵۷۴م) و این غیر کرج رودراور مابین همدان و نهاوند بوده فلا تغفل (رجوع به بوریقه کرج) .

کردوچین :

وسایر اولاد منکو تیمور بن هولاکو و ابش خاتون زوجه اش (وصاف ۲۲۳ بهامش آن رجوع شود، و ص ۶۲۳-۶۲۷) .
وی سه شوهر کرده بود :

اول جلال الدین سیورغتمش (وصاف ۲۹۱ و سمط العلی^b ۱۰۹) از قراخانیان کرمان و بعد از او بامیر ساتالمیش پسر بورا القی دادند و بعد از او به پسر عمش طغای (جامع طبع کاترمر ص ۱۰۸) ، ولی ندانستم «پسر عمش» ضمیرشین بخود کردوچین بر- میگردد یا بساتالمیش و اظهر اول است ، و در این صورت اسم این پسر را در ضمن اولاد هولاکو نیافتم . در جامع التوارینخ طبع کاترمر یعنی در ضمن اولاد ذکور چهارده پسر هولاکو کسی باسم طغای نیافتم که بتواند پسر عم کردوچین بنت منکو تیمور بن هولاکو محسوب شود، ولی چون اولاد اباقا و سلطان احمد تکودار دو برادر منکو تیمور را در ذیل احوال هولاکو بدست نداده و حواله بفصل مخصوص آن دو نفر چون بسطنت رسید نداده و چون این دو فصل جامع التوارینخ را من در منزل ندارم ممکن است که طغای پسر یکی از دو نفر مذکور یعنی اباقا یا تکودار بوده است .

رجوع نیز بسطط العلی ص^b ۱۰۸-^a ۱۰۹ .

رجوع به طلب بسیار غریبی که کردوچین بامیر چوپان شوهر کرده بود (۱۴۴) بتاریخ آقای اقبال ص ۴۱۰ که گویا بکلی و من جمیع الوجوه اشتباه فاحش بل افحش است .

بعد در حیب السیر ج ۱ ص ۱۲۱ و در روضة الصفا ج ۵ ص ۱۷۴ س ۱ اشاره
بهین مطلب یافتیم که بر فرض صحت نسخه و عدم سهو مؤلفین مذکورین باید این مطلب
درست باشد ولی در دو کتاب مذکور «کرد و چین» با «نونی» قبل از «چ» نوشته شده است،
لکن بقرینه میان عبارت بعد «و اخذ اموال اتابك فارس» باید مراد همان کرد و چین
مانحن فیه باشد، ظاهراً .

رجوع نیز باو آخر و ریقات ابش خاتون^۱ .

رجوع ایضاً بوصاف ص ۶۳۳ .

کَرک:

(بفتح تین) که بعضی از علماء شیعه از جمله محقق ثانی (علی بن الحسین بن
عبدالعالی) منسوب بآند غیر کَرک معروف است که گویا در ماوراء اران حالیه و گویا(?)
همان بقاء قدم است، بلکه این کَرک ما نحن فیه قریه ایست نزدیک جبع در جبل عامل
فلا تغفل (روضات ۴۰۶) .

کریت:

ملك عز الدين کریت از رؤسای لر (ظ) بر و جرد (ظفرنامه یزدی ۱: ۵۹۴) .

کمالیت:

شیرازنامه ص ۱۴۷ و گویا نیز در اشعار خواجو (رجوع بشرح احوال او از آقای
سعید نفیسی) و گویا نیز در کلیات سعدی (رجوع بصفحات غلاف آن) .

کواشی:

تفسیر کواشی راهمین روزها شرح حکمی راجع بآن جائی دیده بودم و حالا که

۱- رجوع کنید به عنوان «ابش خاتون» در جلد اول ص ۱۰ با دداشتهای قزوینی (۱.۱) .

اتفاقاً در دررالکامنه ۴: ۷۷ استطراداً ذکرى از او دیدم یادم افتاد . اگر باز پیدا شد آنچه سابق دیده بودم اینجا الحاق شود .

رجوع نیز به حاجى خلیفه یکى در «تفسیر الکواشى» ۱: ۳۱۴، و یکى در «کشف الحقائق فی التفسیر» ۲: ۳۱۸، و دیگر در «تبصرة» ج ۱: ۲۴۵، و دیگر در «تألیص» ج ۱: ۳۲۴

گوائف (۱):

باصطلاح هندیه‌های امروزه بمعنی «کیفیات» و خصوصیات و وقایع و سوانح و نحو- ذلك است و ظاهراً جمع کیفیت است (آخر تذکره علمای هند در خانمة الطبع ص ۲۸۱، و آخر ابن اعثم در خانمة الطبع ص ۳۸۸ و خانمة الطبع کشف المحجوب ص ۳۲۸) .

کیال:

«کتاب النقض علی کیال فی الامامة» من کتب محمد بن زکریا الرازى (ذکره فی الذریعه ۱: ۶ نقلاً عن القفطی) .